



28 اپریل 2017

داکتر سیدعبدالله کاظم

بجواب داکتر هاشمیان

لکه ونی مستقیم پخپل مکان یم +++ که خزان راباندی راشی که بهار

از دوستان عزیز و گرامی خود جناب عباسی صاحب و محترم جناب غ. حضرت که با لطف و حسن نظر همیشگی خود در مورد رفع مناقشه و جدال جاری بین من و داکتر هاشمیان قدم پیش کرده اند، صمیمانه ابراز امتنان و شکران میدارم. سرآغاز این مشکلات متنی بود که در ارتباط با برگشت سیدمحمود کنری از تحت الحمایگی انگلیس به کشور از کتاب سراج التواریخ اقتباس کرده و با "اخلاص" به حیث تکمله قسمت ششم مقاله داکتر هاشمیان بدون کدام قضاوت و یا تبصره مبنی بر صحت و سقم آن را به نشر سپردم. داکتر هاشمیان مرا متهم به جعل متن کرد که این یک اتهام بس سنگین و به مثابه یک "جرم" پنداشته میشود. در جواب او به توضیح مزید پرداختم و اوراق مربوط را از سراج التواریخ عکس برداری و به حیث سند نشر کرده (دیده شود مقاله: "هرکی در اوغش بود، رویش سیاه"، مورخ 10 اپریل) که عنوان آن سخن عام را دربر داشت. ولی داکتر هاشمیان بار دیگر مقاله نوشت زیر عنوان: "تائید میکنم: هرکه جعل کند، رویش سیاه باد" که این عنوان در ارتباط با ذکر "جعل" متوجه شخص من بود و در متن نوشته نیز برتقلت کلام خود افزود و چنین نوشت که: « برای یک محقق و تحلیل گر نمی سیلد که وقتی چند عنوانی را در یک کتاب ببیند، آنرا بدون تدقیق تمسک قرار داده بحیث یک تتبع ناقص خود، بدسترس عوام قرار بدهد! آنچه در تتبع ناقص داکتر صاحب کاظم رخ داده، باسناد عرف تحقیق، هم غفلت و فرو گذاشت، هم جعل و هم تخریب متقابل، خوانده میشود و من برای ثبوت این سه دواعی عریض خود را برای قضاوت اهل خبره تقدیم میکنم»

وقتی در رد و نارسائی دلایل او مندرجه مقاله فوق یکایک بدون کدام بحث شخصی با تفصیل در شش مورد پرداختم (دیده شود: مقاله "چه خوب گفته اند که: شیخ فانی معذور است"، مورخ 18 اپریل)، داکتر هاشمیان طی نوشته دیگر خود ("در دماغ داکتر صاحب کاظم غرور تراکم کرده"، مورخ 24 اپریل) خارج موضوع مورد بحث، شرحی اتهام آمیز و دور از حقیقت را در ارتباط به مقرری من در ریاست پوهنچی اقتصاد مطرح کرد و نوشت که گویا اینجانب بطور غیر مستحق به حمایت سیدعبدالله وزیر مالیه داؤد خان به آن مقام رسیده و از عضویت اینجانب در حزب "انقلاب ملی" داؤد خان یاد کرد که این موضوع هیچ با موضوع سیدمحمود کنری و ذکرش در سراج التواریخ ربط نداشت. من خواستم بجواب شان مقاله بنویسم، فقط طی یک تبصره کوتاه در نظر سنجی با ذکر "ده کجا و درختها کجا" برای رد ادعای فوق الذکر او چند سطر نویسم و از تماس های او با پرچمی ها در کابل یاد آور شدم. همان بود که داکتر هاشمیان برطبق عادت همیشگی خود زبان به دروغ های شاخدار، اتهامات ناوارد و بی اساس علیه من پرداخت که بجواب شان دو روز قبل چند سطر مختصر در ستون نظر سنجی نوشتم که متأسفانه به هر دلیلی که بود تاحال به نشر نرسیده است.

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

مختصر گزارش فوق را از پیشینه موضوع برای تداعی خاطر آن عده دوستان عزیز و گرامی تقدیم کردم که به حسن نیت خواسته اند در رفع مشکل حاضر بین من و داکتر هاشمیان از منتهی مهربانی و لطف به اصطلاح "پنسل پاک" بزنند و آنرا از صفحات پورتال بزدایند. تقاضای من از ایشان این است تا از حقیقت موضوع دور نروند و هر دو را با یک میزان ملامت قرار ندهند.

وارد کردن اتهام به "جعل" و بعد "تخریب متقابل"، "غفلت و فرو گذاشت" و عدم رعایت "عرف تحقیق" و سپس طرح موضوع تقرر به ریاست فاکولته اقتصاد، عضویت در حزب انقلاب ملی و ذکر روابط من با شهید محمد داود خان، ووووو... و بستن اتهامات، تعرض شخصی، دروغ و افتراء اند که خارج از شأن یک شخص است که خود را "جامع الکمالات" و در هر موضوع استاد می پندارد و اما بیشترین اتکایش به شنیدگی ها از زبان این و آن، شایعات، پروپاگندهای بی اساس و عقده های شخصی میباشد.

برای ثبوت این ادعا بیائید، متن اخیرنوشته داکتر هاشمیان را که بتاريخ 26 اپریل در ستون نظر سنجی عنوانی من به نشر رسیده و همه آنرا خوانده اند، یکبار دیگر از نظر بگذرانید. چون تاحال به این نوشته او جواب نگفته ام، لذا حق مسلم خود میدانم تا مختصراً بجواب آن با اقتباس از قسمت های آن ذیلاً بپردازم:

نوشته است: «محترم پوهندوی داکتر صاحب کاظم، شما در دوره داودخان تیوریسین حزب (ملی غورخنگ) بودید..»

در جواب می نویسم: حزب انقلاب ملی یک حزب ملیگرا و مبتنی بر یک ایدئولوژی ملی بود، اما با تأسف که این حزب نامش برای یک مدت کوتاه مطرح شد و قبل از آنکه اساسنامه و تشکیلات و همچنان اقدامات عملی در راه اندازی و سازماندهی آن صورت گیرد، نظر به دلایلی تصمیم گرفته شد تا فعالیت ها در زمینه متوقف گردد. همان بود که کودتای ثور به وقوع پیوست و این آرزومندی تحقق نیافت. تا آنوقت هیچکس به عضویت آن حزب نسبت فقدان اساسنامه پذیرفته نشده بود. در حالیکه اینجانب در موقفی نبودم که به حیث "تیوریسین" آن حزب تبارز کنم، اگر باز هم چنین چانسی میسر می شد، به حیث یک ملیگرا با افتخار به آن می پیوستم.

نوشته است: «شما به دوستان تان در امریکا، بشمول خودم، بزبان خودگفته اید که پالیسی های اقتصادی وزارت مالیه را دیکته میکردید و قرار بود شما بحیث وزیرمالیه مقرر شوید، اما کودتا صورت گرفت.»

می نویسم: شما قبلاً در مورد رابطه ام با سیدعبدالاله نوشته بودید. باید خاطر نشان سازم که من با سیدعبدالاله معاون رئیس جمهور و وزیر مالیه شهید داود خان هیچ نوع ارتباط شخصی نداشتم، تنها او را به حیث یک محصل سابق پوهنهی اقتصاد می شناختم. ساختن پالیسی کار وزیر و مقامات عالیه حکومت بود که اینجانب به هیچ وجه حق و صلاحیت "دیکته" کردن آنرا نداشتم و نه عضو کدام کمیونی بودم که در باره مسایل مالی کشور توظیف شده باشد و حتی چنین کمیونی اصلاً وجود نداشت، صرف کمیون های داخل در تشکیل وزارت مالیه در زمینه فعال بودند.

بلی! در نظر بود بعد از کنفرانس معاونین وزرای خارجه ممالک غیر منسلک تغییرات در کابینه دولت جمهوری پدید آید و این آوازه در همه جا پهن شده بود و از احتمال تقرر من به حیث وزیر مالیه سخن گفته می شد که خودم از آن مقرری هیچ اطلاعی نداشتم؛ اما کودتا صورت گرفت و این

احتمال برای همیشه از بین رفت.

نوشته اید: «شما که یکی از برجسته های رژیم جمهوری بودید متهم شده بزدان رفتید.»

می نویسم: اینجانب نه بخاطری که شخص برجسته رژیم جمهوری بودم، که واضحاً نبودم، بلکه بخاطر مبارزه جدی علیه رژیم کمونیستی خلق و پرچم شامل در گروپ با یک تعداد استادان که نامهای همه در نشرات و مآخذ ملی و بین المللی درج اند، بطور دسته جمعی به زندان رفتیم و این گروپ از جمله اولین گروپ استادان پوهنتون کابل بود که متعاقب کودتا علیه رژیم قدم گذاشت و اینکار را هریک میان از دل و جان از افتخارات زندگی خود محسوب میداریم. ما هیچگاه به کرنش و خود را به اربابان قدرت پرچی و خلقی نجسپانیدیم، مرگ را قبول کرده مردانه در برابر آنها ایستادیم. اینکه کشته نشدیم، آنرا موهبت الهی میدانیم.

نوشته اید: «در تمام دوره کمونستی تا ورود ببرک و معافیت عمومی در زندان بودید - وقتی رها شدید، پرچی ها شما را با سوابق تان در دوره جمهوریت خوب میشناختند.»

می نویسم: بلی! آنها ما را خوب می شناختند و اما پالیسی آنها چنین بود تا بعضی از اشخاص سرشناس را محض "به نام" در بعضی مقامها نصب کنند، چنانکه پس از رهائی از زندان از جمله محترمان هریک داکتر صاحب حامد و میرمحمد صدیق فرهنگ را به حیث مشاور درصداورت، داکتر حقوقی را به حیث مشاور در وزارت عدلیه، داکتر روان فرهادی و داکتر قیوم کوچی را به حیث مشاور در وزارت خارجه مقرر کردند که از جمله داکتر حامد و داکتر حقوقی پس از مدت کوتاه بنام مریضی به خارج رفتند و چندی بعد فرهنگ نیز کشور را ترک کرد، اما داکتر روان فرهادی و داکتر کوچی تا مدت بیشتر بکار ادامه دادند. پس از رهائی از زندان در نظر داشتند تا مرا نیز به حیث مشاور در وزارت مالیه مقرر کنند که نسبت مریض تا مدتی بیش از یک ماه به خانه ماندم و در عین زمان پاسپورت مریضی را گرفتم. در همین موقع وزارت مالیه مرا احضار کرد تا اشغال وظیفه کنم، ولی من مریضی "ناشنوائی" گوشه‌ایم را دلیل آوردم تا بدانوسیله بنام تداوی کشور را ترک کنم و مهاجر شوم. واقعاً حین "مهمان نوازی" خلقی در وزارت داخله در اثر سلی کاری های ممتد در روز اول پرده گوشم درید و از آن به بعد در طول زندان به مشکل شدید شنوائی گرفتار شدم.

نوشته اید: «این چه بوالعجبی است که شما را بحیث آمرودمیر یگانه بانک در خارج افغانستان که مقام ورتبه آن از سفارت بالاتر بود مقرر کردند- خوبست بحیث یک جوک و مزاح در بین افغانها باقی بماند که شما را بخاطر گوش دردی بحیث مدیربانک لندن مقرر کردند- یعنی پاسپورت و سفرخرج و تکتهای طیاره شما و خانواده تانرا حکومت پرچی پرداخت و شما را بحکومت انگلستان بحیث نماینده اقتصادی و مدیر یگانه بانک خارجی خود مقرر کرد تاگوشهای شما در لندن شسته شود؟؟؟»

می نویسم: وقتی به وزارت مالیه احضار شدم، به وزیر مالیه عبدالوکیل که از فارغان پوهنهی اقتصاد بود و او را می شناختم، راجع به مشکلات صحتی خود و رفتن برای تداوی و عملیات گوشه‌ایم گفتم، گفت که اگر میخواهی ترا جهت تداوی به روسیه می فرستم. گفتم میخواهم در هند و یا جای دیگر در اروپا برای تداوی بروم. بعد از یک لحظه برایم گفت که میخواهد با من کمک کند و گفت که: ترا به یکی از نمایندگی های بانک ملی می فرستم، به شرطیکه بعد از صحت یابی

د پانوی شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

دوباره برگردی. در همین اثنا تلفون را برداشت و به پوهاند التزام که رئیس بانک ملی افغان بود درباره مقرری من به یکی از نمایندگی های آن بانک هدایت داد و من حرفی نداشتم که آنرا رد کنم، ناچار قبول کردم و چند روز بعد با ویزه عادی به لندن رفتم.

نوشته اید: «اینکه قبل از تقرر وقیل از حرکت بطرف لندن شما دوبار به ارگ رفته با شخص ببرک کارمل دیدار و ملاقات کردید و درنوبت اول وکیل وزیرمالیه هم حاضر بود، ولی درنوبت دوم شما تنها با ببرک دیدار و صحبت و بامان خدایی کردید-این سوال در ذهن من همیشه خطور کرده و اکنون آنرا مطرح میسازم و از شما میپرسم که درملاقات دوم تان در ارگ با ببرک کارمل، ایا کدام نماینده سفارت شوروی هم حاضر بود یا خیر؟ زیرا بانک افغانستان درلندن تمام انتقالات اسعاری(کریدیت لیتر ها وغیره) حکومت کابل را اجرا میکرد که شوروی درین نوع معاملات بسیارعلاقمندبود- از تقرر شما و دیدار شما با ببرک در ارگ همه دوستان واقارب شما وبسیار مردم خبرداشتند، حرکت شما از کابل مخفی صورت نگرفت، بلکه درموتر دولتی بمیدان رفتید- تمام اینها حقایق مسلم وغیرقابل انکار است که همه مردم خبرداشتند- همکاران شما در پوهنهی اقتصاد هم خبرداشتند، آخر شما که گریزی نمی رفتید، بلکه بحیث سفیر اقتصادی رژیم ببرک به یگانه بانک که آن دولت درخارج داشت، بحیث مدیر و آمر آن بانک میرفتید-»

می نویسم : لعنت خدا باد بر دروغگو! مقرری من با ببرک کارمل چه ارتباط داشت؟ من در طول زندگی با ببرک کارمل و دیگر سران خلقی و پرچمی حتی سلام نکرده ام ، چه رسد که با آنها هم صحبت شده باشم، البته به استثنای وکیل که او را از دوران تحصیلش به حیث شاگرد پوهنهی اقتصاد می شناختم. این سوال که در ذهن نا آگاه و پر از افتراء شما خطور کرده که آیا نماینده شوروی در آن دیدار (کذائی و اتهام آمیز) وجود داشت، باید گفت که این پرسش شما از همان فکر نا رسا ، معلومات ناقص و افتراء انگیز ذاتی شما الهام میگردد، ورنه همه حتی جوالی های روی بازار میدانند که بانک ملی افغان یک بانکی تجارتهای بوده و فقط با اجرای خدمات بانکی برای تاجران اختصاص داشت، نه برای معاملات وانتقالات پولی دولت. انتقالات پولی دولت همیشه توسط "دافغانستان بانک" صورت میگرفت، نه بانکهای تجارتهای.

برای تکمیل معلومات ناقص شما باید علاوه کرد که بانک ملی افغان در آنوقت نیز دارای سه نمایندگی فعال بود: یکی در لندن، دیگر در نیویارک و سومی در هامبورگ. برعلاوه پشتتی تجارتهای بانک نیز دارای سه نمایندگی فعال بود. اینکه شما ادعا میکنید که نمایندگی لندن یگانه بانک فعال افغانستان در آنوقت بود، ناشی از فقدان معلومات شما است.

جواب افتراء دیگر شما باید بگویم که مرا هیچ شخص رسمی جهت پرواز بسوب لندن در میدان هوایی کابل مشایعت نکرد و نه به موتر دولتی به آنجا رفته بودم. مرا برادرم در موتر خود تا میدان برد و مثل مسافران عادی پس از تلاشی همه جانبه من و فامیلم اجازه پرواز یافتیم.

"سفیر اقتصادی رژیم ببرک" اختراع یک شخص نادان از دیپلوماسی است. تاحال شما کسی را بنام سفیر اقتصادی شنیده اید که در کدام دوره مقرر شده باشد؟ ممکن این مقام برکسی بهتر صدق کند که هنگام ماموریت خود در سفارت لندن کار اقتصادی را از طریق دزدی انجام داده باشد!

باید علاو کنم که در همان روز ورود به امر موجود آن نمایندگی در لندن که از دوستان نزدیک من بود، واضح گفتم که من یک روزه مهمان هستم و پس از مدت کوتاه پناهنده میشوم و لذا برای آن

نیامده ام که وظیفه را از شما بگیرم، چنانکه همین کار را کردم و پس از دوماه لندن را ترک و به جرمنی پناهنده شدم و آمر نمایندگی کما فی السابق بحال خود باقیماند و رسماً عهده دار امور بود. قابل ذکر است که وقتی در انگلستان یک خارجی در یک موسسه راجستر شده ای انگلیسی کار کرده میتواند که او باید ویزه کار را داشته باشد. چون نمایندگی بانک ملی در لندن در آن کشور راجستر شده است، لذا کارمندان خارجی آن مشمول همین شرط است که باید ویزه کار را اولتر از همه بدست آورد. پاسپورت دست داشته ای من که همین حالا نردم موجود است، ثابت می سازد که من با ویزه عادی به لندن رفتم و با همان ویزه لندن را پس از دوماه چند روز به قصد پناهندگی در جرمنی ترک کردم. ترک آن وظیفه را یکی از افتخارات شخصی خود میدانم که به گفته شما "مقام بالاتر از سفارت" را گذاشته و در جرمنی پناهنده شدم.

نوشته اید: «علاوتاً باتقرر شما این شایعه نیز شنیده شد که در حدود 50 هزار پوند در تصرف شما گذاشته شده بود که به امر وزیر مالیه در کابل بکسانیکه بشما در لندن معرفی میشوند پرداخته شود، این مقدار پول را شما در لندن بکی تسلیم کردید و آیا رسید دارید؟؟؟»

می نویسم: کسانیکه از شایعه سند می سازند و شایعه را دلیل محکومیت می شمارند، مثل هیئت های تحقیق دوران خلق و پرچم اند که نخست روی فرضیه، شخص را علیه دولت مجرم دانسته بعد می پرسیدند که پلان تو علیه دولت چه بود؟ تأسف من بحال کسیست که خود در موقف یک مستنطق فاقد منطق قرار میدهد. خوب شد که شما با این سؤال ماهیت ذهنی خود را به حیث شایعه ساز و تهمت پرداز به اثبات رسانیدید. آیا فکر نکرده اید که دولت چرا 50 هزار پوند را به من بدهد تا به کسی دیگر برسانم؟ در حالیکه آنها از خود اشخاص معتمد و مجاری بهتر و مطمئن تر برای انجام چنین کار در اختیار داشتند.

نوشته اید: «بهرحال، یک اپورچونست کامل عیار عجیبی بودید که آفرین بشما که شما وکیل و بیرک را در حال خود گره زده خود رانجات دادید - بیرک کارمل شما را قبلاً در دوره جمهورییت نیز خوب میشناخت، آیا این امکان دارد که شما در حکومت بیرک بحیث مدیر بگانه موسسه مهم اقتصادی در لندن مقرر شوید و بیرک بحیث رئیس دولت خبر نداشته باشد؟؟؟ باز هم صد آفرین بشما که پرچمها را غافلگیر ساخته و خود رانجات دادید.»

می نویسم: اگر اپورچونست می بودم، تاحال در صد لباس مثل شما می درآمدم: گاهی دنبال سران خلقی و پرچمی را میگرفتم و مرده شانرا برای خوش خدمتی می شستم و جنازه آنها را تا گورستان مشایعت میکردم و یا به یک جریان واقعی ملیگرائی یعنی "نهضت وحدت ملی" که به ابتکار اینجانب در امریکا رویکار شد و شما نیز عضویت آنرا داشتید، صدمه میزدم و از تعهد خود بر می گشتم و به مجرد عروج طالبان به آن حرکت ملیگرا پشت پا زده و به چشم بوسی ملا عمر در قندهار می رفتم تا در آنجا به مقامی برسم، یا گاهی به نزد حسن چپ صبح و بیگاه مشرف می شدم و به وظیفه پیام رسانی این و آن با او به تماس می بودم، مثلیکه شما همین حالا اینکار را میکنید، همچنان گاهی پادشاه سابق را بد می گفتم و گاهی او را نزدیک به پرستش می رساندم. این را می گویند اپورچونست!

اگر تاحال ندانسته اید، حالا باید بدانید که مقرری آمر نمایندگی یک بانک افغانی در خارج از صلاحیت وزارت مالیه و رئیس همان بانک بوده است که باید به تائید هیئت مدیره آن نمایندگی نیز

د پانو شمیره: له 5 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

برسد، نه آنکه همچو مقرری منوط به فرمان و یا مستلزم استیذان قبلی رئیس دولت باشد. شما واقعیت امر را خوب میدانید، ولی برای اینکه به تبر اتهام خود علیه من دسته بدهید، اهمیت این مقام عادی را تا حد سفارت و حتی بیشتر بالا می برید که این خود نشانه ای از دسیسه بازی است.

امید است این یادداشت مختصر به دوستان عزیز و گرامی موضوع را روشن کرده باشد تا به عمق آن ملتفت شده و اینجانب را با داکتر هاشمیان در یک ترازو قرار ندهند. من ادعای برتری از کسی را ندارم و اما حاضر نیستم با یک مفتری همسان قرار گیرم و در برابر دروغ و اتهام خاموشی اختیار کنم، ولو که درمقابلم یک سالمند "شیخ فانی" قرار داشته باشد. دفاع از خود را در برابر اتهام وارده حق و وجبیه خود میدانم و در ایفای آن جدی هستم و از هیچ کس به جز خدای خود نمی ترسم.

نوشته اید: «درباره من هر چه میگوئید، آب دریا انشاء الله صاف باقی میماند.»

می نویسم: یقین داشته باشید که به "لق لقی آب مردار نمیشود"؛ این بود مطالبی که برای رد اتهامات بی اساس شما بیان کردم و اگر باز هم مطالبی داشته باشید، بنویسید تا جواب ارائه کنم.

علاوتاً خدمت اشخاص محترم و عزیزی که از روی محبت و دوستی خواسته اند بر این جدال خط حذف بکشند، با ابراز سپاس و قدردانی از لطف شان، محترمانه عرض میدارم طوریکه بارها در نوشته های خود تذکار داده ام که بین من و داکتر هاشمیان از مدتها بدینسو طرز دیدهای بسیار متفاوت در مسایل ملی و عمومی وجود داشته، اما همیشه کوشیده بودم تا این تفاوت نظر ها در دوستی شخصی ما اثر منفی بجا نگذارد. ولی امروز ملتفت میشوم که با این گونه اتهامات ناوارد و دروغ های شاخدار دیگر دوستی شخصی با داکتر هاشمیان مفهوم خود را از دست داده است. سپرد او را به خدای بزرگ میکنم، در زندگی خود آرام و آسوده باشد. سیدعبدالله کاظم مورخ 28 اپریل

2017